

# فارسى يازدهم

غزال

از مجموعه رشادت

حسين حسيني بيدختى







به نام خداوند جان و فرد  
کزین برتر اندیشه برنگذرد

## دانش‌آموزان گرامی

ورود شما را به کلاس یازدهم تبریک می‌گوییم. دورهٔ دوم متوسطه، شما را برای زندگی و کار در جامعه و تحصیل در دوره‌های بالاتر آماده می‌کند. اگر بگوییم آیندهٔ شغلی شما بستگی به موفقیت تحصیلی شما در این دوره دارد، اغراق نکرده‌ام. شما برای موفقیت در این دوره باید تلاش کنید و از مشاوران و معلمان و کتاب‌های مناسب برخوردار شوید. بسیار خرسندم که کتاب فارسی یازدهم از مجموعهٔ «رشادت» را در اختیار شما قرار می‌دهم. این کتاب به موفقیت تحصیلی شما در درس فارسی کمک شایانی می‌کند.

در این کتاب، پس از ارائهٔ درسنامهٔ جامع، بانک سؤال کاملی را در اختیار شما قرار داده‌ام که شامل پرسش‌های چهارگزینه‌ای تألیفی و کنکور سال‌های اخیر است. این پرسش‌ها براساس فصل‌ها و بخش‌های کتاب درسی طبقه‌بندی شده‌اند و پاسخ‌نامهٔ تشریحی آن‌ها در کتاب آمده است.

دانش‌آموزان پایهٔ یازدهم با خواندن این کتاب، برای هر آزمون جامعی در درس فارسی، آماده می‌شوند. این کتاب نکته‌های ادبی و زبانی را، همراه با پرسش‌های چهارگزینه‌ای مناسب و پاسخ تشریحی، شرح می‌دهد و عبارتها و بیت‌هایی را که مفهوم مشترک دارند در اختیار می‌گذارد. پرسش‌های چهارگزینه‌ای، متنوع و در راستای آمادگی برای آزمون سراسری طراحی شده‌اند.

لازم می‌دانم از دبیر محترم مجموعه، آقای مهندس هادی عزیززاده و همکارانشان خانم‌ها: نیلوفر صفاری قمصری، لیلا مهرعلی‌پور، آسیه فلاح، طوبی عینی‌پور و دیگر همکاران تشکر کنم. همچنین از همسرم خانم فهیمه مرادی که همهٔ هیاهوی کاری مرا در منزل تحمّل کردند و مرا به پایان کار امیدوار گرداندند، سپاسگزارم. از استادان عزیز، اسمعیل محمدزاده و شهنام دادگستر که زحمت ویراستاری علمی را کشیدند، بسیار سپاسگزارم.

حسین حسینی بیدختی

@HHB55 : تلگرام

HHB.LIT.55@gmail.com : جیمیل

۸.....	چاشنی بخش زبان ها .....	ستایش:
۱۴.....	نیکی .....	فصل یکم: ادبیات تعلیمی
۱۹.....	کارگاه متن پژوهی .....	درس یکم:
۲۲.....	گنج حکمت: همّت .....	
۲۳.....	پرسش‌های چهارگزینه‌ای .....	
۳۱.....	قاضی بُست .....	درس دوم:
۳۸.....	کارگاه متن پژوهی .....	
۴۱.....	شعر خوانی: زاغ و کبک .....	
۴۵.....	پرسش‌های چهارگزینه‌ای .....	فصل دوم: ادبیات پایداری
۵۴.....	در امواج سند .....	درس سوم:
۵۹.....	کارگاه متن پژوهی .....	
۶۱.....	گنج حکمت: چو سرو باش .....	
۶۲.....	پرسش‌های چهارگزینه‌ای .....	
۶۷.....	ادبیات بومی (درس آزاد ۱) .....	درس چهارم:
۶۸.....	آغازگری تنها .....	درس پنجم:
۷۲.....	کارگاه متن پژوهی .....	
۷۴.....	روان خوانی: تا غزل بعد .....	
۷۶.....	پرسش‌های چهارگزینه‌ای .....	فصل سوم: ادبیات غنایی
۸۴.....	پروردهٔ عشق .....	درس ششم:
۹۰.....	کارگاه متن پژوهی .....	
۹۲.....	گنج حکمت: مردان واقعی .....	
۹۳.....	پرسش‌های چهارگزینه‌ای .....	
۹۸.....	باران محبت .....	درس هفتم:
۱۰۵.....	کارگاه متن پژوهی .....	
۱۰۸.....	شعر خوانی: آفتاب حُسن .....	
۱۱۲.....	پرسش‌های چهارگزینه‌ای .....	فصل چهارم: ادبیات سفر و زندگی
۱۲۰.....	در کوی عاشقان .....	درس هشتم:
۱۲۹.....	کارگاه متن پژوهی .....	
۱۳۲.....	گنج حکمت: چنان باش .....	
۱۳۳.....	پرسش‌های چهارگزینه‌ای .....	
۱۴۱.....	ذوق لطیف .....	درس نهم:
۱۴۵.....	کارگاه متن پژوهی .....	
۱۴۸.....	روان خوانی: میثاق دوستی .....	
۱۵۳.....	پرسش‌های چهارگزینه‌ای .....	
۱۵۸.....	آزمون نوبت یکم .....	

## فصل پنجم: ادبیات انقلاب اسلامی

بانگ جرس ..... ۱۶۲ ..... درس دهم:

کارگاه متن پژوهی ..... ۱۶۷

گنج حکمت: به یاد ۲۲ بهمن ..... ۱۶۹

پرسش‌های چهارگزینه‌ای ..... ۱۷۰

یاران عاشق ..... ۱۷۵ ..... درس یازدهم:

کارگاه متن پژوهی ..... ۱۷۷

شعر خوانی: صبح بی‌تو ..... ۱۸۰

پرسش‌های چهارگزینه‌ای ..... ۱۸۲

## فصل ششم: ادبیات حماسی

کاوه دادخواه ..... ۱۸۸ ..... درس دوازدهم:

کارگاه متن پژوهی ..... ۲۰۰

گنج حکمت: کاردانی ..... ۲۰۲

پرسش‌های چهارگزینه‌ای ..... ۲۰۴

ادبیات بومی (درس آزاد ۲) ..... ۲۱۱ ..... درس سیزدهم:

حملة حیدری ..... ۲۱۲ ..... درس چهاردهم:

کارگاه متن پژوهی ..... ۲۱۹

شعر خوانی: وطن ..... ۲۲۱

پرسش‌های چهارگزینه‌ای ..... ۲۲۳

## فصل هفتم: ادبیات داستانی

کبوتر طوق‌دار ..... ۲۲۸ ..... درس پانزدهم:

کارگاه متن پژوهی ..... ۲۳۳

گنج حکمت: مهمان ناخوانده ..... ۲۳۵

پرسش‌های چهارگزینه‌ای ..... ۲۳۶

قصه عینکم ..... ۲۴۱ ..... درس شانزدهم:

کارگاه متن پژوهی ..... ۲۴۶

روان خوانی: دیدار ..... ۲۴۸

پرسش‌های چهارگزینه‌ای ..... ۲۵۳

## فصل هشتم: ادبیات جهان

خاموشی دریا ..... ۲۶۰ ..... درس هفدهم:

کارگاه متن پژوهی ..... ۲۶۱

گنج حکمت: تجسم عشق ..... ۲۶۳

پرسش‌های چهارگزینه‌ای ..... ۲۶۴

خوان عدل ..... ۲۶۹ ..... درس هجدهم:

کارگاه متن پژوهی ..... ۲۷۱

روان خوانی: آذرباد ..... ۲۷۳

الهی ..... ۲۷۸ ..... نیایش:

پرسش‌های چهارگزینه‌ای ..... ۲۸۰

آزمون نوبت دوم ..... ۲۸۵

..... ۲۸۹ ..... پاسخ‌نامه تشریحی:

آزمون نوبت یکم ..... ۳۱۰

آزمون نوبت دوم ..... ۳۲۸

..... ۳۳۰ ..... فهرست منابع:

# ستایش



## چاشنی بخت زبان‌ها

حلاوت سنج معنی در بیان‌ها نژند آن دل، که او خواهد نژندش به هرکس آنچه می‌بایست، داده‌ست که نی یک موی باشد بیش و نی کم همه ادب‌ارها اقبال گردد نه از تدبیر کار آید نه از رای بماند تا ابد در تیره‌رایبی که گوید نیستم از هیچ آگاه

«فرهاد و شیرین، وحشی بافقی»

به نام چاشنی بخش زبان‌ها بلند آن سر، که او خواهد بلندش در ناپسته احسان گشاده‌ست به ترتیبی نهاده وضع عالم اگر لطفش قرین حال گردد و گر توفیق او یک سو نهد پای خرد را گر نبخشد روشنائی کمال عقل آن باشد در این راه

## قالب شعر: مثنوی

حلاوت سنج معنی در بیان‌ها

۱. به نام چاشنی بخش زبان‌ها

چاشنی بخش زبان‌ها: منظور خداوند است.

بیان: گفتار، سخن

مراعات نظیر: ۱- زبان، معنی، بیان ۲- حلاوت، چاشنی

مجاز: «زبان» مجاز از گفتار و سخن

کنایه: ۱) «چاشنی بخش بودن» کنایه از نیکو گردانیدن (۲) «حلاوت سنج بودن» کنایه از معیار خوب و بد بودن، خوبی و بدی را مشخص گردانیدن

واج آرایبی: تکرار صداهای «ن» و «ا»

معنی: به نام خدایی آغاز می‌کنم که به زبان‌ها طعم خوش می‌بخشد و میزان شیرینی هر گفتاری را می‌داند و کسی که معیار خوبی و بدی گفتار است.

نژند آن دل، که او خواهد نژندش

۲. بلند آن سر، که او خواهد بلندش

نژند: خوار و زیون، اندوهگین  
او خواهد بلندش: خدا او را بلند بخواهد، «ش» در هر دو مصراع ضمیر شخصی در نقش «مفعول» است.

تضاد: بلند، نژند (تضاد محتوایی)

کنایه: «سر بلند» کنایه از والامقام و مفتخر

واج آرایبی: تکرار صداهای «ن» و «د»

مجاز: «دل» و «سر» مجاز از انسان، فرد

تناسب: سر، دل

تکرار: که او خواهد، نژند

تلمیح: اشاره به آیه ۲۶ سوره آل عمران «تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُدَلُّ مَنْ تَشَاءُ» (هرکس را که بخواهی عزت می‌دهی و هرکس را که بخواهی ذلت می‌دهی)



**معنی:** خداوند هر کس را که بخواهد، بلندمرتبه و هر کس را که بخواهد، خوار می‌گرداند.  
**مفهوم:** ذلّت و عزّت به دست اوست.

**قرابت مفهومی:**

- |   |                                 |
|---|---------------------------------|
| (۱) ارجمند گرداننده بندگان از خواری، در پای افکننده گردنکشان از سروری. (عظاملک جوینی) | (۲) نیل را بر قبطیان حق خون کند |
| (۳) عزیز تو بخوشی و بس  | (۴) به نام خداوند هر بود و هست  |
| (۵) یکی را به سر برنهد تاج بخت  | (۶) کلاه سعادت یکی بر سرش       |
| (۷) گلستان کند آتشی بر خلیل   |                                 |
- (۱) سبیطیان را از بلا محصون کند (مولانا)  
(۲) عزیز تو خواری نبیند ز کس (سعدی)  
(۳) نگارنده نقش بالا و پست (ادیب الممالک فراهانی)  
(۴) یکی را به خاک اندر آرد ز تخت (سعدی)  
(۵) گلیم شقاوت یکی در برش (سعدی)  
(۶) گروهی به آتش برد ز آب نیل (سعدی)



۳. در ناپسته احسان گشاده‌ست به هر کس آنچه می‌بایست، داده‌ست

**احسان:** بخشش، نیکی **می‌بایست:** لازم بود، فعل ماضی از مصدر «بایستن»

**استعاره مکنیه:** در ناپسته احسان، «احسان» به خانه‌ای تشبیه شده که در دارد.

**کنایه:** «گشادگی در خانه کسی» کنایه و نشانه‌ای از مهمان‌پذیر و بخشنده بودن

**معنی:** خداوند در خانه بخشش‌های خود را باز کرده و به هر موجودی به اندازه نیاز او داده است.

**مفهوم:** بخشش خدا به اندازه نیاز هر کس، شمول بخشش الهی

**قرابت مفهومی:**

- |                                 |  |
|---------------------------------|--|
| (۱) چنان پهن خوان کرم گسترده    | (۲) که سیمرغ در قاف قسمت خورد (سعدی)         |
| (۳) ناخواسته داد آنچه بایست همه | (۴) ناگفته دهد هر آنچه آید پس از این (عنصری) |
| (۵) همه را از طریق حکمت و داد   | (۶) آنچه بایست بیش از آن همه داد (سنایی)     |
| (۷) در بخشش و دادن آمد پدید     | (۸) بیخشید دانا چنان چون سزید (فردوسی)       |



۴. به ترتیبی نهاده وضع عالم که نی یک موی باشد بیش و نی کم

**نی:** نه

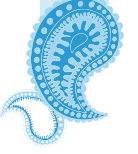
**حذف:** جمله دوم مصراع دوم حذف دارد. فعل و نهاد این جمله به قرینه جمله نخست حذف شده است. «که نه یک موی بیش باشد و نه یک موی کم باشد.»

**تضاد:** بیش، کم **کنایه:** «یک موی از چیزی» کنایه از مقدار اندک

**معنی:** خداوند جهان را به گونه‌ای خلق کرده است که همه چیز در جای خود است و نه ذره‌ای کم و نه ذره‌ای بیش دارد.

**مفهوم:** درست و به‌جا بودن همه خلقت، نظام احسن آفرینش





### قرابت مفهومی:

- |  |                                 |
|--|---------------------------------|
| سرشتی به اندازه یک‌دگر (نظامی گنجوی)         | ۱) ز گرمی و سردی و از خشک و تر  |
| که نه ایزد درین صحیفه نگاشت (اوحدی مراغه‌ای) | ۲) از کم و بیش نکته‌ای نگذاشت   |
| که به زان نیارد خرد در شمار (نظامی)          | ۳) چنان برکشیدی و بستی نگار     |
| جمله بر ترتیب آیند و روند                    | ۴) ابر و خورشید و مه و نجم بلند |
| که نه پس ماند ز هنگام و نه پیش (مولانا)      | هر یکی ناید مگر در وقت خویش     |



### ۵. اگر لطفش قرین حال گردد همه ادب‌ها اقبال گردد



**قرین:** همراه، شامل، یار

**ادبار:** بدبختی، سیه‌روزی؛ متضاد اقبال  
**ش:** ضمیر پیوسته، مرجع آن خداوند و نقش آن مضاف‌الیه.

**اقبال:** خوش‌بختی، سعادت



**تضاد:** ادبار، اقبال

**واج آرایی:** تکرار صدای «د»



**معنی:** اگر لطف و محبت خدا با کسی همراه گردد، همه بدبختی‌های آن فرد به آسایش و خوشبختی بدل می‌گردد.

**مفهوم:** با خواست خدا زندگی ما متحول می‌شود. شمول لطف خدا

### قرابت مفهومی:

- |  |  |
|--|--|
| ۱) کسی را که دیان کند نیک‌بخت بر و سهل گردد همه کار سخت (دیان: حاکم، خدا) (شمس‌الدین محمد) | ۲) اعتبار کوه بخشید کاه را قوت شیران دهد روباه را (اقبال لاهوری) |
|--|--|



### ۶. و گر توفیق او یک سو نهد پای نه از تدبیر کار آید نه از رای



**توفیق:** آن است که خداوند، اسباب را موافق خواهش بنده، مهیا کند تا خواهش او به نتیجه برسد؛ سازگار گردانیدن

**رای:** نظر، عقیده



**کنایه:** «پای را یک سو نهادن» کنایه از ترک کردن، قطع نظر کردن، امتناع از یاری کردن

**جناس:** پای، رای

**تشخیص:** توفیق به انسانی تشبیه شده که پا یک سو نهاده است.



**معنی:** و اگر لطف و عنایت خداوند از کسی قطع شود؛ آن‌گاه هیچ تدبیر و چاره و رای مفید نخواهد بود.

**مفهوم:** بدون لطف حق هیچ تدبیری چاره‌گر نیست.

### قرابت مفهومی:

- |                                |                                      |
|--------------------------------|--------------------------------------|
| ۱) بی‌عنایات حق و خاصان حق     | ۱) گر مَلک باشد سیاهستش ورق (مولانا) |
| ۲) این همه گفتیم لیک اندر بسیج | بی‌عنایات خدا هیچیم هیچ (مولانا)     |



## ۷. خرد را گر نبخشد روشنائی

## بماند تا ابد در تیره‌رایی

قلبرو  
زبانے

**تیره‌رایی:** بداندیشی، گمراهی

**را:** به؛ خرد را، به خرد

قلبرو  
ارپے

**تضاد:** روشنائی، تیره

**کنایه:** «تیره رای بودن» کنایه از بداندیش بودن

**واج آرایی:** تکرار صدای «ر» و «ا»

**حسن آمیزی:** تیره‌رایی

قلبرو  
فلرے

**معنی:** اگر خداوند به اندیشهٔ انسان آگاهی ندهد انسان تا ابد گمراه می‌ماند.

**مفهوم:** مبدأ اندیشهٔ انسان خداست.

### قرابت مفهومی:

- |  |   |
|--|---|
| عقل انسان زادهٔ تأثیر اوست               | ۱ |
| از عقل اولست در اندیشهٔ عقل‌ها           | ۲ |
| توانا و دانا و دارندهٔ اوست              | ۳ |
| قطرهٔ دانش که بخشیدی ز پیش               | ۴ |
| این همه گفتیم لیک اندر بسیج              | ۵ |
| نفس حیوان سُخرهٔ تدبیر اوست (جامی)       |   |
| تدبیر عقل اوست که این‌ها مدبرند (مولانا) |   |
| خرد را و جان را نگارندهٔ اوست (فردوسی)   |   |
| متصل گردان به دریا‌های خویش (مولانا)     |   |
| بی‌عنایات خدا هیچیم هیچ (مولانا)         |   |



## ۸. کمال عقل آن باشد در این راه

## که گوید نیستم از هیچ آگاه

«فرهاد و شیرین، وحشی بافقی»

قلبرو  
زبانے

**کمال:** بلوغ، رشد، بزرگی

قلبرو  
ارپے

**استعاره:** «این راه» استعاره از شناخت خدا و معرفت حق

**تضاد:** کمال عقل، هیچ آگاهی

**تشخیص و استعارهٔ مکنیه:** «عقل گوید» عقل به انسانی تشبیه شده که می‌گوید.

قلبرو  
فلرے

**معنی:** اگر عقل در راه شناخت خدا اظهار ناتوانی کند، نشانهٔ بزرگی اوست.

**مفهوم:** اقرار به ناتوانی شناخت حق

### قرابت مفهومی:

- |                                      |   |
|--------------------------------------|---|
| نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم           | ۱ |
| عقل اگر از تو وجودی پی برَد          | ۲ |
| ای خرد سرگشتهٔ درگاه تو              | ۳ |
| در جلالش عقل و جان فرتوت شد          | ۴ |
| نه در ذیل وصفش رسد دست فهم (سعدی)    |   |
| لیک هرگز ره به کُنهت کی برَد؟ (عطار) |   |
| عقل را سر رشته گم در راه تو (عطار)   |   |
| عقل حیران گشت و جان مبهوت شد (عطار)  |   |

## یادداشت

A large gray rectangular area with rounded corners, containing horizontal dotted lines for writing notes.

# ادبیات تعلیمی

## فصل ۱



## قالب شعر: مثنوی

فروماند در لطف و صنع خدای

۱. یکی روبهی دید بی‌دست و پای

«ی» در یکی و روبهی: نشانهٔ ناشناس (نکره) است.

صنع: آفرینش، احسان، ساختن و نیکویی کردن

فرو ماندن: متحیر شدن

نماد: «روباه» نماد افراد «ضعیف و ناتوان» است.

مراعات نظیر: دست و پا

معنی: فردی روباه بی‌دست و پای دید و این اتفاق باعث شد که از لطف و آفرینش خدا شگفت‌زده شود.

بدین دست و پای از کجا می‌خورد؟

۲. که چون زندگانی به سر می‌برد؟

چون: چگونه، چطور، (قید)

مراعات نظیر: دست و پا

کنایه: «به سر بردن» کنایه از طی کردن، گذراندن

معنی: که چگونه زندگی را می‌گذرانند؟ و با این دست و پا (ضعف و ناتوانی) از کجا خوراک می‌خورد؟

که شیری برآمد، شغالی به چنگ

۳. در این بود درویش شوریده رنگ

درویش: بی‌نوا، مسکین

شوریده رنگ: آشفته‌حال

شغال: جانور پستانداری است از تیرهٔ سگان که جزو رستهٔ گوشت‌خواران است.

کنایه: «شوریده رنگ بودن» کنایه از آشفته و پریشان بودن، متحیر بودن، ترسیده بودن

جناس: رنگ، چنگ

واج آرایی: تکرار حرف «ش» و «ر»

نماد: «شیر» نماد افراد قوی و با اراده و متکی به خود

مراعات نظیر: شیر و شغال

معنی: آن مرد که از زنده ماندن روباه شگفت‌زده بود، ناگاه دید که شیری در حالی که شغالی را در چنگال گرفته بود آمد.

بماند آنچه روباه از آن سیر خورد

۴. شغال نگون‌بخت را شیر خورد

آن: ضمیر اشاره، مرجع آن «آنچه» است.

نگون بخت: بیچاره، بدبخت

توجه: معنای واژه «سیر» از قرار گرفتن آن در جمله فهمیده می‌شود.

**جناس:** شیر، سیر

**مراعات نظیر:** روباه، شغال، شیر

**کنایه:** «نگون بخت بودن» کنایه از بدبخت بودن

**معنی:** شغال بدبخت را شیر خورد و روباه آنچه را باقی مانده بود، خورد و سیر شد.



۵. دگر روز باز اتفاق افتاد که روزی رسان قوت روزش بداد

**قوت:** رزق روزانه، خوراک، غذا

**روزی رسان:** رساننده روزی (خداوند)

**ضمیر «ش»:** در نقش «مضاف‌الیه» آمده است.

**دگر روز:** روز دیگر، ترکیب وصفی مقلوب

**واج آرایی:** تکرار صدای «ر» و «ز»

**جناس:** روز، روزی

**تکرار:** روز، روز

**معنی:** روز دیگر باز این داستان تکرار شد و خداوند روزی روباه را به گونه‌ای به او رساند.

**توجه:** این بیت ناظر به کدام صفت خداوند است؟ ...



۶. یقین، مرد را دیده، بیننده کرد شد و تکیه بر آفریننده کرد

**یقین:** ایمان، اعتقاد به خدا

**مرد را دیده:** دیده مرد را، «مرد» مضاف‌الیه است و «را» فک اضافه.

**شد:** رفت (غیراسنادی)

**بیننده کرد:** واقع‌بین کرد، آگاه کرد

**کنایه:** «تکیه بر کسی کردن» کنایه از کمک خواستن از کسی

**مراعات نظیر:** دیده، بیننده

**معنی:** وقتی که آن درویش با چشم خود این را دید و از لطف خدا یقین حاصل کرد، پس از آن‌که از آن‌جا رفت به جای آن‌که خود کار کند؛

فقط به لطف الهی تکیه کرد.

**مفهوم:** دست کشیدن از تلاش و به خدا تکیه کردن



۷. کزین پس به کنجی نشینم چو مور که روزی نخوردند پیلان به زور

**کزین:** کوتاه شده «که از این»

**پیلان:** فیل‌ها

**توجه:** واژه «پیل» در طول تاریخ دچار تغییر تلفظ شده است.

**تشبیه:** چو مور، من به مور تشبیه شده است.

**جناس:** مور، زور

**کنایه:** «به کنجی نشستن» کنایه از کار نکردن

**تضاد:** مور، پیل

**معنی:** [شخص با خود گفت:] از این به بعد مانند مور به گوشه‌ای می‌نشینم (به دنبال روزی نمی‌روم) زیرا قسمت هر کس مشخص است و با

زور نمی‌توان روزی به‌دست آورد.

**مفهوم:** خداوند روزی رسان است. (روزی مور و فیل را خدا می‌رساند نه زورشان)



## ۸. زرخدان فرو برد چندی به جیب که بخشنده، روزی فرستد ز غیب

قلبرو  
زبان

زرخدان: چانه

**بخشنده:** در اینجا صفت خداوند است. **جیب:** گریبان، یقه **غیب:** پنهان، نهان از چشم؛ عالمی که خداوند، فرشتگان و ... در آن قرار دارند.

قلبرو  
ادب

**کنایه:** «زرخدان به جیب فرو بردن» کنایه از به تفکر فرو رفتن یا نشستن و کوشش نکردن **جناس:** جیب، غیب

قلبرو  
فکر

**معنی:** [فرد] مدتی در این اندیشه بود و کوشش نکرد، به امید اینکه خداوند روزی او را از غیب می‌فرستد.

## ۹. نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست چو چنگش، رگ و استخوان ماند و پوست

قلبرو  
زبان

**تیمار خوردن:** غم خوردن، پرستاری کردن

**چنگ:** نوعی ساز که سر آن خمیده است و تارها دارد. **ضمیر «ش»:** در مصراع نخست «مضاف‌الیه» و در مصراع دوم «متّم» است.

قلبرو  
ادب

**تضاد:** بیگانه، دوست

**تشبیه:** چو چنگ، فرد به چنگ تشبیه شده است. (چنگ از پوست و تارهایی ساخته می‌شود و فرد لاغر و نحیف به آن تشبیه شده است). **ایهام تناسب:** چنگ ۱- نوعی ساز ۲- پنجه **مراعات نظیر:** رگ، استخوان، پوست، چنگ

قلبرو  
فکر

**معنی:** [در مدتی که فرد دست از کار کشید] نه بیگانه به فکر او بود و نه دوست و از او مانند چنگ تنها رگ و پوست و استخوان باقی ماند. **مفهوم:** نهایت ضعف و ناتوانی

## ۱۰. چو صبرش نماند از ضعیفی و هوش ز دیوار محرابش آمد به گوش:

قلبرو  
زبان

**چو:** وقتی که، هنگامی که

**محراب:** جای ایستادن پیش‌نماز در مسجد، بخشی از عبادتگاه **هوش:** لاغری **صبرش نماند:** برای او صبر نماند، «ش» متّم است.

قلبرو  
ادب

**جناس:** هوش، گوش

**مجاز:** «محراب» مجاز از غیب، ضمیر شخص

قلبرو  
فکر

**معنی:** وقتی که بر اثر ضعف و لاغری بی‌صبر شد، از غیب به او الهام شد که: ...

## ۱۱. برو شیر درنده باش، ای دغّل مینداز خود را چو روباه شل

قلبرو  
زبان

**دغّل:** ناراست، حيله‌گر

**شل:** دست و پای از کار افتاده

**تشبیه:** چو روباه شل، فرد بی‌کار و گوشه‌نشین به روباه تشبیه شده است. **تضاد:** ۱- شیر، روباه ۲- درنده، شل (تضاد محتوایی) **نماد:** ۱- «شیر» نماد افراد قوی و متکی به خود ۲- «روبا» نماد افراد ضعیف و ناتوان و وابسته

قلبرو  
فکر

**معنی:** ای حيله‌گر، برو و مانند شیر درنده باش و خود را مانند روباه بی‌دست‌وپا، گوشه‌ای نیندازد.

**مفهوم:** توصیه به تلاش و کوشش



## قرابت مفهومی:

- ۱) اگر عنقا ز بی برگی بمیرد (سعدی شیرازی)  
 ۲) ای پرده ساز گشته درین دیر پرده در (عطار نیشابوری)  
 ۳) سگ دون همّت استخوان جوید

۱۲. چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر چه باشی چو روبه به وامانده، سیر؟

قلبر  
زبان

وامانده: باقی مانده، آنچه از غذای دیگران بر جای ماند

قلبر  
اربع

جناس: ۱- شیر، سیر ۲- چه، چو

تضاد: شیر، روبه

تشبیه: چو روبه، فرد ضعیف (تو) به روبه تشبیه شده است.

قلبر  
قلع

معنی: چنان تلاش و کار کن که مانند شیر از خوراک تو برای دیگران هم باقی بماند. چرا مانند روبه باشی که از باقی مانده خوراک دیگران سیر شوی.

مفهوم: توصیه به روی پای خود ایستادن

## قرابت مفهومی:

- ۱) و آنکه دون همّت است همچون سگ  
 ۲) چون شیر به خود سپه شکن باش  
 هست چون ز بهر نان در تگ (سنایی غزنوی)  
 فرزند خصال خویشتن باش (نظامی گنجوی)

۱۳. بخور تا توانی به بازوی خویش که سعیت بود در ترازوی خویش

قلبر  
اربع

کنایه: ۱- «که سعیت بود در ترازوی خویش» کنایه از نتیجه کار و تلاش تو به خود تو باز می‌گردد. ۲- «از بازوی خویش خوردن» کنایه از، از دست‌رنج خود زندگی کردن، به خود وابسته بودن

مجاز: «بازو» مجاز از کار و قدرت و توانایی

تلمیح: اشاره به آیه ۵۳ سوره «النجم»: «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» ترجمه: و برای انسان جز حاصل تلاش او نیست.

قلبر  
قلع

معنی: تا توان داری از سعی و عمل خودت روزی به دست آور؛ زیرا نتیجه تلاش و کار تو به خودت باز می‌گردد.

مفهوم: به خود تکیه کردن و محتاج نبودن

۱. هر که را عالیست همّت او هر دو عالم شده است نعمت او (سنایی غزنوی)

۱۴. بگیر ای جوان، دست درویش پیر نه خود را بیفکن که دستم بگیر

قلبر  
زبان

بیفکن: فعل امر از مصدر «افکندن»، بینداز، رها کن

قلبر  
اربع

تضاد: جوان، پیر

کنایه: «دست گرفتن» کنایه از کمک کردن

تکرار: دست، بگیر

قلبر  
قلع

معنی: ای جوان، تو باید به نیازمند پیر کمک کنی نه اینکه خودت را بیندازی و از دیگران کمک بخواهی.

مفهوم: توصیه به کمک به بینوایان و توصیه به خوداتکایی

## قرابت مفهومی:

- ۱) ره نیک مردان آزاده گیر (سعدی)  
 ۲) یا بیا افتادگان را دست گیر، افتاده باش  
 چو استاده‌ای، دست افتاده‌گیر (سعدی)  
 یا نداری دست دل بردن، برو دل داده باش (نشاط اصفهانی)





قلمرو  
زبان

### ۱۵. خدا را بر آن بنده بخشایش است

که خلق از وجودش در آسایش است

قلمرو  
ادب

**بخشایش:** از جرم و گناه کسی در گذشتن، چشم‌پوشی از گناه

**آسایش:** واژه و نندی، (آسا + ی) «ی» در این واژه میانجی است.

قلمرو  
فکر

**واج آرایی:** تکرار حرف «ش»

**معنی:** عفو خداوند شامل کسی می‌شود که مردم از دست او در آسایش باشند.

**قرابت مفهومی:**

- ۱) اصل ایمان آن‌که بی‌آزار باش
- ۲) بی‌آزاری زیر دستان گزین
- دایم از آزارجو بیزار باش (عطار نیشابوری)
- بیابی ز هر کس به داد آفرین (فردوسی توسی)



قلمرو  
زبان

### ۱۶. کرم ورزد آن سر که مغزی در اوست

که دون همتانند بی‌مغز و پوست

**دون:** پست، خسیس

**همت:** بلند نظری، طبع بلند

**دون همت:** کوتاه همت، دارای طبع پست و کوتاه اندیشه

**کرم:** جوانمردی، مروّت، (کرم ورزد: جوانمردی کند)

قلمرو  
ادب

**کنایه:** ۱- «مغز در سر بودن» کنایه از اندیشمند بودن، با فکر بودن ۲- «بی‌مغز و پوست بودن» کنایه از بی‌خردی، بی‌شعور بودن، نادان بودن

**جناس:** ۱- اوست، پوست ۲- سر، در

**مجاز:** ۱- «سر» مجاز او انسان، فرد ۲- «مغز» مجاز از اندیشه

قلمرو  
فکر

**معنی:** کسی که خردمند و داناست، جوانمردی می‌کند و افراد نادان و پست فرومایگی و پستی می‌کنند.

**مفهوم:** بخشش و جوانمردی خردمندان

**قرابت مفهومی:**

- ۱) کرامت جوانمردی و نان‌دهی است
- ۲) کسی کش به نیکی بود دسترس
- مقالات بیهوده طبل تهی است (سعدی)
- نباید که آن باز دارد ز کس (فرامرز نامه)



قلمرو  
زبان

### ۱۷. کسی نیک بیند به هر دو سرای

که نیکی رساند به خلقِ خدای

**سرا:** خانه

**استعاره:** «هر دو سرای» استعاره از هر دو جهان

**جناس:** نیک، نیکی

قلمرو  
ادب

**معنی:** کسی در دو جهان رستگار می‌شود که به خلق خدا نیکی کند.

**قرابت مفهومی:**

- ۱) که هر کس که او تخم نیکی بکاشت
- ۲) کام همه را برآر از دست و زبان
- ۳) آسایش دو گیتی، تفسیر این دو حرف است:
- ۴) هر که فریادرس روز مصیبت خواهد
- ازیدر نشد تا برش برنداشت (فرامرز نامه)
- و آنگه بنشین و کامرانی می‌کن (باباافضل)
- با دوستان، مروّت؛ با دشمنان، مدارا (حافظ)
- گو در ایام سلامت به جوانمردی کوش (سعدی)

فارسینازدهم



۱- معنای واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

- معیار دوستانِ دغل روز حاجت است  
□ «حیله‌گر، مزور»
- صورتِ بی‌صورتِ بی‌حدّ غیب  
□ «گریبان، یقه»
- فخری که از وسیلتِ دونِ همّتی رسد  
□ «فرومایگی، پستی»

۲- برای کاربرد هر یک از موارد زیر، نمونه‌ای در متن درس بیابید.

■ پیوندهای هم‌پایه ساز:

پیوندهای هم‌پایه ساز عبارت‌اند از: و، اما، ولی، یا

در بیت ۶: یقین، مرد را دیده بیننده کرد / شد و تکیه بر آفریننده کرد  
حرف «واو» هرگاه بین دو جمله بیاید (همانند بیت بالا) پیوند هم‌پایه ساز است.

■ پیوندهای وابسته ساز:

پیوندهای وابسته‌ساز عبارت‌اند از: که، تا، زیرا، اگر، چون، چونکه، زیرا که، هنگامیکه و ...

در بیت ۲: که چون زندگانی به سر می‌برد؟ / بدین دست و پای از کجا می‌خورد؟

در بیت ۱۲: چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر / چه باشی چو روبه به وامانده سیر؟

کز: که از، (که) پیوند وابسته‌ساز است.

۳- معانی فعل «شد» را در سروده زیر بررسی کنید.

گریهٔ شام و سحر، شکر که ضایع نگشت / قطرهٔ باران ما، گوهر یکدانه شد

«گشت»

منزل حافظ کنون بارگه پادشاست / دل بر دلدار رفت، جان بر جانانه شد

«رفت»

۴- معنای برخی واژه‌ها تنها در جمله یا زنجیرهٔ سخن قابل درک است.

با استفاده از شیوه‌های زیر، به معنای هر یک از واژه‌های مشخص شده، دقیق‌تر می‌توان پی‌برد:

الف) قرار دادن واژه در جمله: • ماه، طولانی بود. • ماه، تابناک بود.

ب) توجه به رابطه‌های معنایی (ترادف، تضاد، تضمّن و تناسب)

– سیر و بیزار ← ترادف – سیر و پیاز ← تناسب – سیر و گرسنه ← تضاد – سیر و گیاه ← تضمّن

■ اکنون برای دریافت معنای واژه‌های «دست» و «تند» با استفاده از دو روش بالا، نمونه‌های مناسب بنویسید.

{ (۱) یک دست لباس نو خریدم. }  
 { (۲) دستم را روی زمین گذاشتم. }  
 { (۳) از این دست کارها دوست ندارم. }  
 الف) قرار دادن واژه در جمله  
 □ واژه «دست»

{ (۱) دست و پا (تناسب)  
 { (۲) دست و بدن (تضمّن)  
 { (۳) دست و سرویس (ترادف)  
 ب) توجه به رابطه‌های معنایی



- واژه «تند»
- (الف) قرار دادن واژه در جمله
- (۱) علی تند می‌راند.  
 (۲) غذا تند بود.  
 (۳) علی سخن تند گفت.
- (ب) توجه به رابطه‌های معنایی
- (۱) تند و کُند (تضاد)  
 (۲) تند و فلفل (تناسب)  
 (۳) تند و مزه (تضمن)  
 (۴) تند و تیز (ترادف)

توجه: رابطه‌های معنایی [ترادف، تضاد، تضمن، تناسب] به گونه‌های زیر بین واژه‌ها برقرار می‌شود.

(۱) **ترادف:** بین دو واژه هم‌معنا

«القا و آموزش، الغا و باطل کردن، نغز و دلکش، نقض و شکستن، منسوب و خویشاوند»

(۲) **تضاد:** بین دو واژه مقابل

«خار و گل، سفر و حضر، سور و عزا، وصال و فراق، هست و نیست، خوب و بد، زشت و زیبا، بزرگ و کوچک»

(۳) **تناسب:** بین واژه‌هایی که در یک مجموعه هستند. (شبکه معنایی)

«سبز و نغز، فقر و بی‌دینی، دفتر و کتاب، در و تخته، گل و بلبل، گندم و جو»

(۴) **تضمن:** بین دو واژه که یکی کل و دیگری جزئی از آن کل هستند.

«ورزش و اسب‌سواری، سیر و گیاه، سیر و وزن، یوزپلنگ و حیوان، طلا و فلز، فلز و ماده، گریبان و پیراهن»



۱- از متن درس، دو کنایه بیابید و مفهوم آنها را بنویسید.

(۱) زنخدان به جیب فرو بردن: به تفکر پرداختن

(۲) سعی در ترازوی خویش بودن: نتیجه کار و تلاش به خود برگشتن

۲- در بیت زیر، شاعر، چگونه آرایه جناس همسان (تام) را پدید آورده است؟

با زمانی دیگر انداز ای که پندم می‌دهی کاین زمانم گوش بر چنگ است و دل در چنگ نیست

(سعدی)

□ جناس همسان: چنگ، چنگ - چنگ نخست: سازی در موسیقی، چنگ دوم: پنجه (دل در چنگ نبودن کنایه از بی‌قراری)

جناس همسان: واژه‌هایی که ظاهر یکسان و معنای مختلف دارند.

۳- ارکان تشبیه را در مصراع دوم بیت دوازدهم مشخص کنید.

بیت ۱۲: چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر چه باشی چو روبه به وامانده، سیر؟

رکن نخست (مشبه): فرد ضعیف و ناتوان (محذوف)

رکن دوم (مشبه‌به): روباه

رکن سوم (وجه‌شبهه): به وامانده سیرشدن

رکن چهارم (ادوات تشبیه): چو

۴- در این سروده، «شیر» و «روباه» نماد چه کسانی هستند؟

□ شیر: نماد افراد پرتلاش که برای کسب روزی خود تلاش می‌کنند.

□ روباه: نماد افراد ضعیف و پست که محتاج دیگرانند.



۱- معنی و مفهوم بیت شانزدهم را به نثر روان بنویسید.

بیت ۱۶: کرم ورزد آن سر که مغزی در اوست که دون همتانند بی‌مغز و پوست

معنی: کسی که خردمند و داناست، جوانمردی می‌کند و افراد نادان و پست، فرومایگی و پستی می‌کنند.